



آبراه پیربازار، رشت را به غازیان بندر انزلی پیوند می‌دهد



بگیرد. نمی‌خواست همچون شکست در قفقاز سرشکسته بازگردد. اما این بار صحنه عجیب‌تری می‌بیند.



طوبیلی، بهت این ژنرال روس را این‌گونه توصیف می‌کند: «ژنرال شفت از روی اسب، نگاهی به پشت سر و به فریادها انداخت موهای بدنش سیخ شد... آنچه می‌دید یک طوفان بود. پیرمردی را دید که عمامه‌ای به سر و پیراهن سفید و بلندی پوشیده پای برهنه در حالی که شمشیری در دست دارد پیشاپیش موجی از انسان‌ها که در دستشان تفنگ، بیل، قمه، قداره، شمشیر، چوب و چماق بوده از سمت پیربازار هجوم می‌آورند. تازه به این نتیجه رسید که اطلاعاتش درباره مردم گیلان بسیار ضعیف بوده است».

آن پیرمرد، پیشوای دینی و محبوب زمان خود بود که مردم به او «پيله ملا» می‌گفتند. وی به دستور حاکم گیلان شخصاً مردم محلی را برای جهاد ترغیب کرده و از جبهه پشت سر به روس‌ها شبیخون زده بود.

آن‌گونه که طوبیلی نوشته، پيله ملا در این جنگ کشته می‌شود و او را در پای همان درخت آزاد بلندی که در همان حوالی بود، دفن می‌کنند و از آن پس نام آن محل «پيله داربن» می‌شود.

منابع نوشته‌اند، میرزا موسی منجم‌باشی، سردار گیلانی نبرد پيله داربن، در آن زمان بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن داشته است و پس از این جنگ حدود ۴۵ سال زندگی می‌کند.

نقشه‌وی در این نبرد چنان هوشمندانه بود که کمترین تلفات به گیلان وارد شد. ولی «روس‌ها هزار کشته برجای گذاشتند، به علاوه چهار عراده توپ، قورخانه، مقداری اسلحه و تجهیزات در راه پیربازار به غازیان به جا گذاشتند.

ایرانیان در تعقیب آنان به غازیان و انزلی رسیدند. جنگ با روس‌ها در ساحل نیز ادامه یافت. یک دسته از مجاهدان تالش از پشت سر آنان هجوم آورده و با شمشیر به جنگ روس‌ها رفتند. با فرار سپیدن شب، روس‌ها از تاریکی شب استفاده کرده و پا به فرار می‌گذارند».

منابع نوشته‌اند از زمان حمله روس‌ها به گیلان و اشغال انزلی تا پایان نبرد، پنج هفته طول می‌کشد و برخلاف آنچه روس‌ها تصور می‌کردند، شکست روس‌ها در پيله داربن، جبهه ایران در قفقاز را هم مسرور کرد. روس‌ها پیش از فرار تمام انزلی را به آتش می‌کشند.



عکسی قدیمی از آبراهه پیربازار در روزگار قاجار



از کشتی‌های روسی به سمت انزلی می‌رفتند، لای نیزارها، لوله‌های توپ و نفراتی را دیدند که پشت به توپ‌ها ایستاده و به محض نزدیک شدن قایق‌های روس تیراندازی می‌کنند.

اگرچه عقب نشینی موقتی رخ داد، ولی بعداً معلوم شد اصلاً توپی در کار نبوده و آدمک‌هایی با لوله‌های گلی به شکل توپ ساخته و لای نیزارها قرار داده‌اند و کله آدم‌ها همان گمچ و نوخون است.

پس از چند روز معطلی، انزلی تسخیر می‌شود و ژنرال شفت پیروزمندانه تصور می‌کند به راحتی می‌تواند رشت را هم تسخیر کند.

این بار کرجی‌بانان تلاش می‌کنند بخشی از نیروهای جنگی را از آبراه پیربازار عبور داده و به دروازه رشت برسانند، ولی غافل از اینکه شکارچیان ماهر لای نیزارهای مرداب کمین کرده و یکی یکی کرجی‌بانان را هدف قرار می‌دهند.



تصمیم بر آن می‌شود که سپاه از راه زمینی انزلی خمام به رشت برود. ولی برای کاهش خطرات احتمالی، شفت دستور می‌دهد جاده توسط نیروهایش بهسازی شود، تمام بوته‌های خار دار و درخت‌های دوسوی جاده قطع شود.

سپاه روسیه کارآزموده است ولی نمی‌داند که در فصل گرما، مرداب‌های گیلان هوا را به شدت شرجی و تفتیده می‌کند و شب‌ها پشه‌های مهاجم چنان گزشی دارند که از تیر هم بدتر است. سربازان شب را از نیش پشه‌ها و شرجی هوا به خوبی به صبح نرسانده‌اند. قرار است ۶ صبح به رشت حمله شود. اما ۵ صبح یک مرتبه در تله‌های انفجاری گیر می‌افتند. سرهنگ شفت تنها دست و پای قطع شده و اسب‌های رمیده را می‌دید که به هوا و زمین پرتاب می‌شود. هیچ خبری از نیروهای مهاجم نیست و سربازان نمی‌دانند باید با چه کسی بجنگند. دستور عقب‌نشینی موقتی صادر می‌شود اما از پشت سر نیز در تله‌های انفجاری می‌افتند.

این تله‌های انفجاری همان دیگ‌های مسی پراز باروتی بود که در زمین دفن شده و با ایجاد سوراخ و عبور باروت، مجاهدان در کمین نشسته از پشت درخت‌ها، باروت را به آتش می‌کشند و اینچنین سحرگاه نیروهای روس را غافل گیر می‌کنند. و تا نیروهای روس متوجه شوند، گروه دوم، نگهبانان را با چاقو به قتل رسانده و عراده‌های توپ روس‌ها را به یغما می‌برند.

۵ هزار سپاه روس تار و مار می‌شود. ژنرال شفت که خود از ناحیه زانو آسیب دیده، باقی نیروها را جمع می‌کند تا از جبهه چوکام، راه زمینی پیربازار به رشت را در پیش



کرجی‌بانان تلاش می‌کنند بخشی از نیروهای جنگی را از آبراه پیربازار عبور داده و به دروازه رشت برسانند. ولی غافل از اینکه شکارچیان ماهر لای نیزارهای مرداب کمین کرده و یکی یکی کرجی‌بانان را هدف قرار می‌دهند